

شهید والامقام سید امید مظلوم

سید امید مظلوم ،فرزند دیار نجیب اردستان ،در دهم خردادماه سال ۱۳۷۷ در استان اصفهان چشم به جهان گشود؛ جوانی مؤمن ،دغدغه‌مند و عدالت‌خواه که از همان سال‌های آغازین جوانی ،مسیر خدمت به مردم و دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی را برگزید. او در قامت دانشجوی مهندسی گیاه‌پزشکی دانشگاه یاسوج ،تنها به تحصیل بسنده نکرد؛ بلکه دانشگاه را سنگری برای مطالبه‌گری ،روشنگری و خدمت صادقانه به مردم می‌دانست .روحیه مسئولیت‌پذیر و نگاه عمیق اجتماعی‌اش سبب شد مسئولیت حوزه بسیج دانشجویی دانشگاه یاسوج و دبیری شورای تبیین مواضع بسیج دانشجویی استان کهگیلویه و بویراحمد را بر عهده گیرد و در این مسیر ،منشأ اقدامات مؤثر و ماندگاری شود. شهید مظلوم با روحیه‌ای شجاع ،مردمی و خستگی‌ناپذیر ،همواره صدای محرومان و پیگیر حقوق دانشجویان و کارگران بود .او در سال‌های فعالیت خود ،با وجود فشارها و دشواری‌های فراوان ،در احیای پروژه‌های مهم و اثرگذار نقش‌آفرینی کرد؛ از پیگیری مطالبات کارگران و تلاش برای احیای کارخانه قند گرفته تا ساخت مقبره شهید گمنام دانشگاه و مشارکت در احداث پل و خانه برای روستاهای محروم .نگاه او به خدمت ،نگاهی تشریفاتی نبود؛ بلکه خدمت را عبادت و مسئولیت را امانتی الهی می‌دانست. در عرصه فرهنگی و فکری نیز حضوری پررنگ و الهام‌بخش داشت .برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی ،مناظرات دانشجویی ،دعوت از شخصیت‌های برجسته سیاسی و اجرای برنامه‌های فرهنگی و جهادی گسترده ،تنها بخشی از تلاش‌های او برای ارتقای فضای فکری و اجتماعی دانشگاه و جامعه بود. سرانجام این جوان مؤمن و انقلابی ،در روز ۲۷ خردادماه ۱۴۰۴ و در جریان جنگ دوازده‌روزه رژیم صهیونیستی علیه ایران ،هنگام خدمت و پاسداری از میهن ،در پی حمله موشکی به محل خدمتش در سپاه پاسداران شهرستان اردستان ،به آرزوی دیرین خود رسید و لباس سرخ شهادت بر تن کرد.

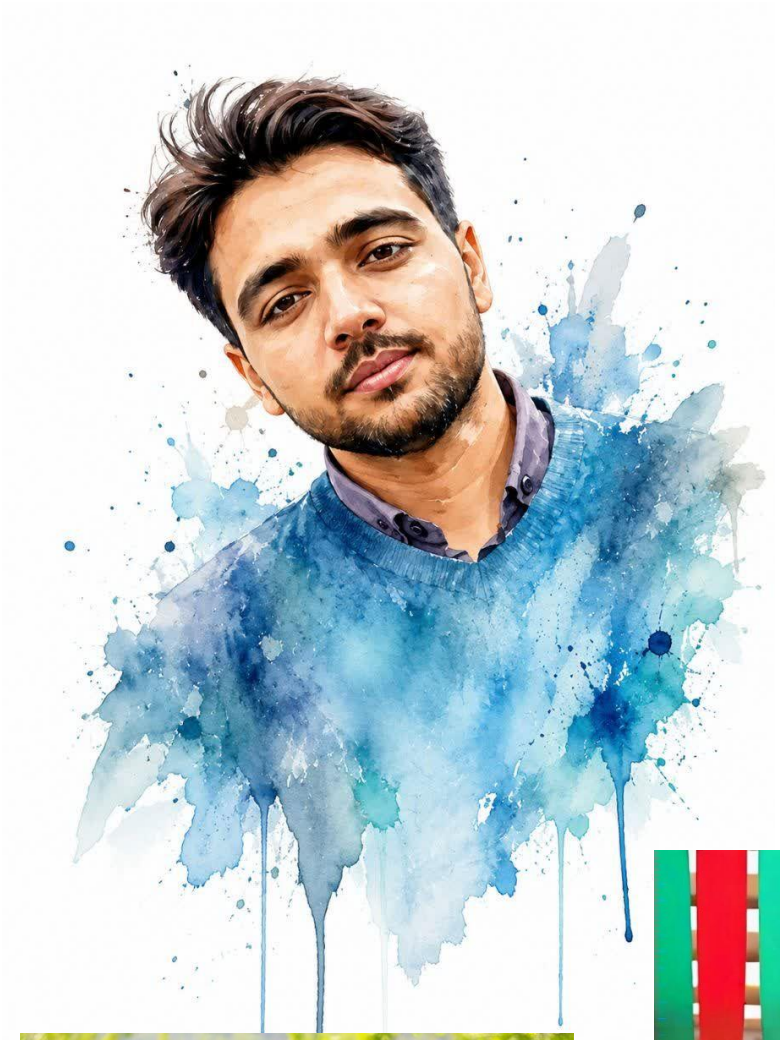
نام و یاد شهید سید امید مظلوم ،نه‌تنها در ذهن دوستان و هم‌رزمانش ،بلکه در حافظه مردم قدرشناس این سرزمین ،به‌عنوان نماد اخلاص ،عدالت‌خواهی و خدمت بی‌منت ،جاودانه خواهد ماند.

روحشان شاد و راهشان پررهرو باد


سید امید مظلوم


رفیق شهید
سید امید مظلوم







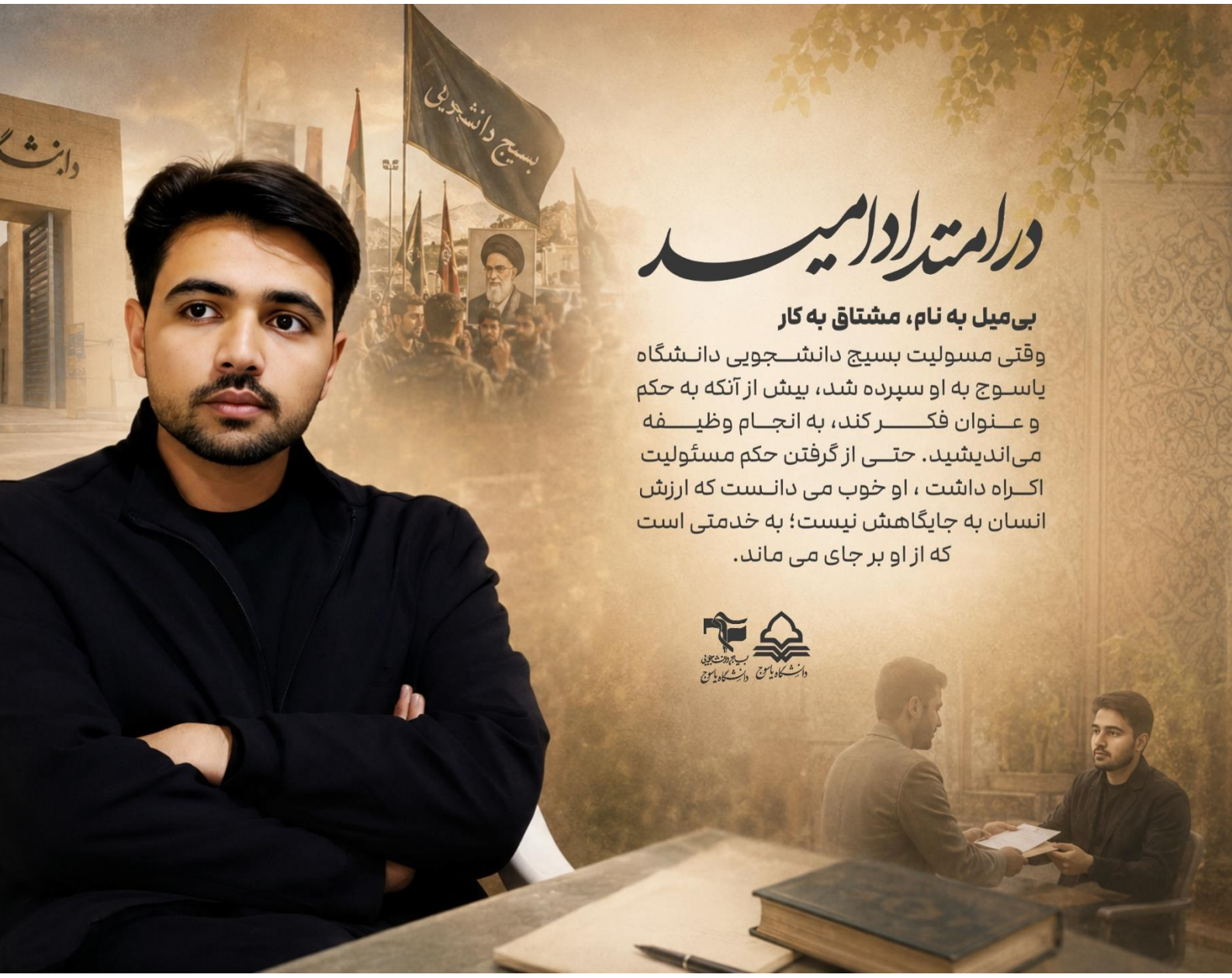





در امتداد امید
از تبار امید
در دهمین روز خرداد ، خداوند امانتی از جنس نور ر به زمین سپرد، کودکی در خانواده ای مؤمن و دلبسته اهل بیت(ع) چشم به جهان گشود؛ کودکی که مادرش روزهای انتظارش را با عبادت و دعا گذرانده بود. نامش را امید گذاشتند؛ نامی که سالها بعد، نه فقط برای خانواده، که برای دانشجویان، محرومان و همه آنان که دل در گرو عدالت داشتند، معنایی بزرگ یافت. او آمد تا امید باشد؛ امیدی که سرانجام راهش به آسمان ختم شد.


در امتداد امید
قدم زنان در مسیر آرمان
برخی انسان‌ها در جست‌وجوی موقعیت‌اند و برخی در جست‌وجوی حقیقت. امید از دسته دوم بود. از مسجد محله تا بسیج دانشجویی و از اردوهای جهادی تا میدان‌های مطالبه‌گری، همه گام‌هایش در یک مسیر برداشته می‌شد؛ مسیری که به آرمان‌های انقلاب، خدمت به مردم و رضایت خدا ختم می‌شد.
فلسطین از ملسطین است

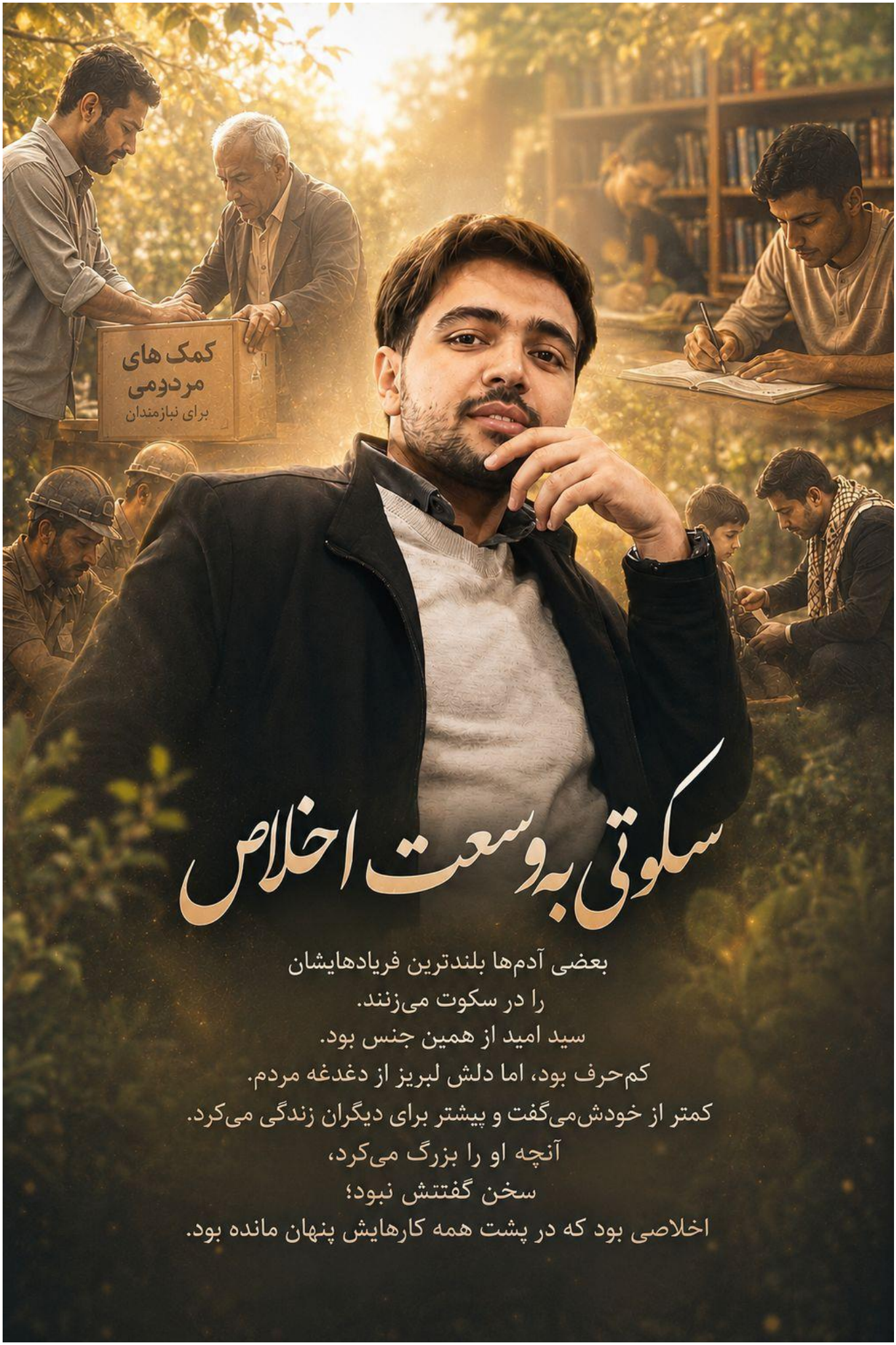

در امتداد امید
در سخت‌ترین روزهای اردوهای جهادی و فعالیت‌های تشکیلاتی، لبخندش خاموش نمی‌شد. شوخ‌طبعی‌اش خستگی را از دل دوستان می‌برد و صمیمیتی کم‌نظیر در جمع ایجاد می‌کرد. اما پشت آن لبخندهای آرام، اراده‌ای پولادین نهفته بود که در میدان مسئولیت، هیچ‌گاه خسته نمی‌شد.


بسیج دانشجویی
در امتداد امید
بی‌میل به نام، مشتاق به کار
وقتی مسولیت بسیج دانشجویی دانشگاه یاسوج به او سپرده شد، بیش از آنکه به حکم و عنوان فکر کند، به انجام وظیفه می‌اندیشید. حتی از گرفتن حکم مسئولیت اکراه داشت ، او خوب می دانست که ارزش انسان به جایگاهش نیست؛ به خدمتی است که از او بر جای می ماند.
بسیج دانشجویی دانشگاه یاسوج
دانشگاه یاسوج



فریادِ بی‌صدایان

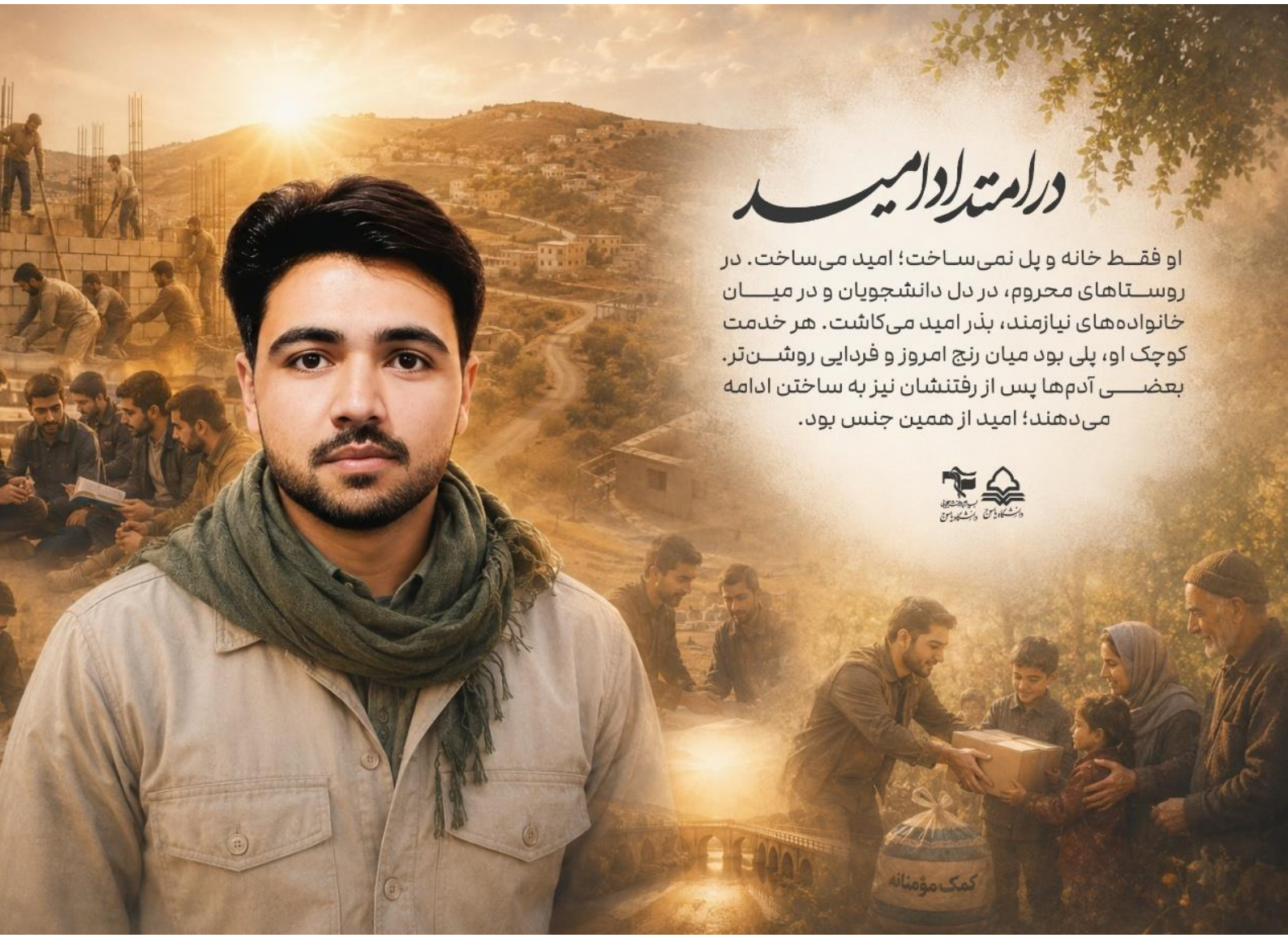
او درد مردم را از پشت میزها نمی‌فهمید؛ میان آنان زندگی می‌کرد.
صدای کارگران کارخانه قند یاسوج شد، کنار محرومان ایستاد و
برای حقوق فراموش شدگان فریاد زد.
هر جا حقی بر زمین مانده بود، آرامش از او گرفته می‌شد.
گویی رسالتش این بود که صدای کسانی باشد
که صدایشان به جایی نمی‌رسید.
او باور داشت عدالت، تنها یک شعار نیست؛
مسئولیتی است که باید برای آن ایستاد، هزینه داد
و از آسایش خود گذشت.
از همین رو، هر جا نشانی از ظلم **یا** بی‌عدالتی می‌دید،
سکوت را جایز نمی‌دانست.



سکوتی به وسعت اخلاص

بعضی آدم‌ها بلندترین فریادهایشان
را در سکوت می‌زنند.
سید امید از همین جنس بود.
کم‌حرف بود، اما دلش لبریز از دغدغه مردم.
کمتر از خودش می‌گفت و بیشتر برای دیگران زندگی می‌کرد.
آنچه او را بزرگ می‌کرد،
سخن گفتنش نبود؛
اخلاصی بود که در پشت همه کارهایش پنهان مانده بود.


درامتداد امید
شب یلدا بود و خانواده چشم‌انتظارش بودند، اما او مشغول رساندن بسته‌های معیشتی به مستمندان بود. بیماری، خستگی، کمبود امکانات و سختی راه‌ها، هیچ‌کدام مانع خدمتش نمی‌شد. هرجا کار دشوار بود، ردپای حضور او نیز دیده می‌شد.
کمک مؤمنانه


در امتداد امید
او فقـط خانه و پل نمی‌سـاخت؛ امید می‌ساخت. در روسـتاهای محروم، در دل دانشجویان و در میـان خانواده‌های نیازمند، بذر امید می‌کاشت. هر خدمت کوچک او، پلی بود میان رنج امروز و فردایی روشـن‌تر. بعضـی آدم‌ها پس از رفتنشان نیز به ساختن ادامه می‌دهند؛ امید از همین جنس بود.
کمک مؤمنانه


در امتداد امید
وقتِ قرار
میان همه مسئولیت‌ها، یک قرار هرگز فراموش نمی‌شد؛ قرار با خدا. نماز اول وقت برای او یک توصیه اخلاقی نبود، بخشی از هویت او بود. راز استواری مردانی چون امید را باید در همین لحظه‌های خلوت جست؛ آنجا که دل از زمین می‌بریدند و به آسمان گره می‌زدند.



در امتداد امید

یک قدم تا آسمان

روز قبل از شهادت، بی‌خبر به خانه آمد. از مادر یک لیوان آب خواست. آب را نوشید و آرام گفت: «اگر شهید شدم، دیگر تشنه نیستم.» مدتی بود از شهادت سخن می‌گفت و خانواده را به صبر دعوت می‌کرد. گویی مسافر، نشانی مقصد را یافته بود و تنها برای آخرین وداع آمده بود.


در امتداد امید
هنگامه پرواز
عصر بیست‌وهفتم خرداد، آسمان اردستان شاهد پرواز مردی شد که تمام عمرش را وقف مردم کرده بود. در میانه روزهای دفاع از میهن، سید امید مظلوم به آرزوی دیرینه خود رسید و لباس سرخ شهادت بر تن کرد.
وقتی مادر پیکرش را دید، لبخندی بر چهره داشت؛ لبخند مردی که به وعده محبوب رسیده بود. او رفت، اما صدایش در دانشگاه یاسوج، در روستاهای محروم، در میان کارگران و در دل دوستانش باقی ماند.
سید امید مظلوم، تنها یک شهید نبود؛ روایت جوانی بود که بی‌ادعا زیست، برای مردم جنگید و در هنگامه پرواز، نام خود را در دفتر جاودانه مردان خدا ثبت کرد.
دانشگاه یاسوج
دانشگاه یاسوج